

خاطره ای از تیم مراقبتی در طرح شهید سلیمانی

به برکت نام سردار سلیمانی

محمد خدابخشی

بهورز خانه بهداشت امیرآباد
دانشگاه علوم پزشکی کرمان



یکشنبه چهاردهم دی بود و حدود دو ماهی از شروع طرح شهید سلیمانی می گذشت. در طول مدت ۲۵ سال کار هرگز درگیر چنین چالشی نبودم. از ابتدای شروع همه گیری بر اساس دستورالعمل ها، کار مبارزه با کرونا را انجام می دادیم اما از زمانی که طرح شهید سلیمانی شروع شده بود، کارها رنگ و بوی دیگری داشت و خیلی ها خالصانه و بدون چشم داشت با ما همکاری می کردند.

چون مردم ما نسبت به اسم سردار نوعی غیرت دارند و همه سردار را متعلق به



خود می‌دانند. اما انگار در شهرستان ما که همجوار زادگاه سردار هستیم احساس مردم متفاوت است و قرابت بیشتری را احساس می‌کنند و زمانی که اسم سردار به میان می‌آید داغ دل‌ها تازه می‌شود و به یاد رشادت‌های او همه پا به میدان می‌گذارند.

من در خانه بهداشت امیرآباد شهرستان ارزوئیه از توابع استان کرمان به عنوان بهورز مشغول به کار بودم و سرم حسابی شلوغ بود. آن روز قرار بود دهگردشی و بیماریابی یکی از ۱۸ روستای قمر و سیاری به نام محمدآباد سیخوران در فاصله ۳۰ کیلومتری خانه بهداشت را انجام بدهم. شال و کلاه کردم و با موتور سیکلت در مسیر خاکی، صعب‌العبور و کوهستانی به راه افتادم و در راه کارهایی را که آن روز باید انجام می‌دادم مرور می‌کردم و در گذر از جاده خاطرات گذشته برایم زنده می‌شد. از روزی که به خاطر خراب شدن موتورسیکلم در جاده مانده بودم یا روزی که در رودخانه مانده بودم یا روزی که به خاطر فرار از حمله گله سگ موتورسیکلم را انداخته و پا به فرار گذاشته بودم.

غرق در این افکار بودم که به روستای مقصد رسیدم و شروع به انجام بیماریابی و سایر امور و مراقبت‌ها کردم. در حین کار به مدرسه رسیدم و در مصاحبه با معلم مدرسه متوجه شدم که ایشان ناخوش هستند و احتمالاً به کووید ۱۹ مبتلا شده‌اند. چون مدرسه این منطقه به دلیل محرومیت منطقه و نبود امکانات اینترنت به شکل حضوری دایر بود. پس از آموزش‌های لازم، او را جهت انجام تست PCR به مرکز خدمات جامع سلامت صوغان ارجاع دادم. در پیگیری‌های بعدی تست PCR وی مثبت اعلام شد. با اعلام نتیجه تست، کار ما وارد مرحله دیگری شده و سرعت افرادی را که با او در تماس بودند شناسایی و تیم سیار مرکز خدمات جامع سلامت صوغان به منطقه اعزام و پس از طی راه سخت و صعب‌العبور، تلاش برای نمونه‌گیری از آن‌ها آغاز شد. اما در ابتدا زمزمه‌هایی به گوش رسید که حاکی از عدم تمایل افراد برای انجام نمونه‌گیری بود و مردم روستا با تیم همکاری نداشته تا حدی که بعضی از آن‌ها منکر وجود ویروس کرونا شده و در همکاری نکردن سماجت

می‌کردند. ابتدا نمی‌دانستیم چه کاری باید انجام دهیم. اما پس از اندکی تامل آموزش‌هایی را که دیده بودم به یاد آوردم و با نفوذی که در منطقه داشتم شروع به آموزش کردیم. اولین نفر یکی از دانش‌آموزان مدرسه بود که با شجاعت آمد و نمونه‌گیری او انجام شد. شجاعت این دانش‌آموز باعث شد دوست دیگرش به انجام تست تشویق شود که با گرفتن نمونه دوم مشخص شد که نتیجه تست او هم مثبت است.

بعد از مثبت شدن نتیجه تست نفر دوم ورق برگشت و والدین مصمم شدند بچه‌های خود را راضی به انجام تست کنند و روند نمونه‌گیری از موارد در معرض تماس به جریان افتاد. در اوج کار تیم سلامت پسر بچه‌ای که در گوشه‌ای نشسته و به فکر فرو رفته بود توجه ما را به خود جلب کرد. با نزدیک شدن به او متوجه ترس و نگرانی در چهره‌اش شدیم. سر صحبت را با او باز کردیم و بعد از جلب اعتماد از دلیل نگرانی او پرسیدیم که پس از کمی درنگ و من من کردن آرام و با خجالت گفت که از ساکنان این روستا نیست و برای شرکت در کلاس درس به خانه خواهرش آمده تا در آنجا مشغول به تحصیل شود و از گرفتار شدن خواهر و خانواده‌اش به این ویروس بیم دارد. با هر ترفندی که بود او را آرام کردیم. هنوز این ماجرا تمام نشده بود که متوجه شدیم دانش‌آموز دیگری حاضر به انجام نمونه‌گیری نیست و ترس او به حدی است که حاضر به شنیدن توصیه و صحبت‌های نمونه‌گیر نیست.

با کلی صحبت و گفت‌وگو کار او نیز انجام شد و برخی از مادرها با اجبار بچه‌ها را مجبور به نمونه‌گیری می‌کردند. خلاصه به هر نحو که بود توانستیم از تمام افراد واجد شرایط نمونه‌گیری انجام دهیم. هر وقت به آن روز فکر می‌کنم که مراجعه من به روستا و انجام بیماریابی چه نتیجه خوبی داشت و با کشف بموقع مورد اول بیماری توانستم جلوی شیوع بیماری در این منطقه محروم را بگیرم احساس غرور می‌کنم و شاکر لطف خدا هستم که نیاز بندگان خود را در دستان من قرار داده و به من این فرصت را داده است که با خدمت به بندگان در همه اوقات عبادت کنم.